

آموزش مکتبخانه‌ای در ایران

● اسفندیار معتمدی*

اشاره

مکتبخانه‌ها قدیمی‌ترین مراکز برای سوادآموزی یعنی خواندن و نوشتن در ایران بودند و تا همین اواخر هم وجود داشتند (دهه ۵۰). بررسی این موضوع از منظر تاریخ تعلیم و تربیت برای پژوهشگران و برنامه‌ریزان مهم است. در این مقاله به این موضوع می‌پردازیم.

آموزش خواندن و نوشتن و شکل‌گیری مکتب برای کودکان پس از ورود و گسترش دین اسلام در سرزمین‌های اسلامی، از جمله ایران، رواج یافت. آموزش قرآن کریم و حفظ کردن آن ابتدا از راه گوش دادن و شنیدن بود. مؤمنان که در حضور پیامبر اکرم (ص) بودند آیاتی از قرآن را فرامی‌گرفتند و در مجالس وعظ برای دیگران نقل می‌کردند. «در روزگار پیامبر (ص) آموزش‌ها در هر رشته بنا بر نیاز جامعه و حکومت نوپای اسلامی رواج داشت. بنا بر نوشته ابن جوزی، هنگام محاصره طائف چند تن از کفار به آموزش ساخت عرّاده و منجنیق و دبابه اشتغال داشتند که خدا توفیق ایمان در دل آنان نهاد و به اسلام گرویدند. امام علی (ع) در کودکی و نوجوانی خواندن و نوشتن را در مکتبخانه‌ای در مکه فراگرفته بود. پس از بعثت رسول خدا (ص)، او از نخستین کاتبان وحی و نویسندگان خاص پیامبر بود.» (کسای، ۱۳۸۳، ص ۱۱۳).

آموزش و پرورش و ارکان آن

آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت یاد دادن و یاد گرفتن دانش و مهارت‌ها و رفتارهای معین به انسان و پرورش جسم و جان اوست برای چگونه زیستن و بهره بردن از زندگی، به طوری که در شرایط گوناگون بهتر بیندیشد، بهتر زندگی کند و از فرهنگ و فرزاندگی بهره گیرد و رفتار مناسب و مفید برای خود و جامعه داشته باشد.

تعلیم و تربیت دو واژه متفاوت و مربوط به هم‌اند. «تربیت یعنی برانگیختن استعدادها

* فوق لیسانس آموزش علوم و مؤلف سابق کتاب‌های درسی علوم و فیزیک آموزش و پرورش و پژوهشگر حوزه تاریخ تعلیم و تربیت
motamedi17@hotmail.com

نخستین مکان آموزش کودکان در سرزمین‌های اسلامی «مکتب» و مسجد بود و نخستین کتاب قرآن بود

و قوای گونه‌گون انسان و پرورش آن که باید با کوشش و مساعی خود مربی نیز توأم گردد، تا به منتهای کمال نسبی خود به میزان طاقت و توانایی نائل شود. تعلیم به مفهوم محدود آن عبارت از تلقین و ایصال و انتقال معلومات به اذهان شاگردان است.» (حجتی، ۱۳۵۸).

آموزش و پرورش در ابتدا در خانواده و بستگان اطراف انجام می‌شد. پدر و مادر و نزدیکان به کودکان سخن گفتن و آداب غذا خوردن و بعد شکار کردن و روش جمع‌آوری غذا و تهیه پوشاک و مسکن و مقابله با خطر و دیگر وظایف را یاد می‌دادند و آرام‌آرام افکار و اندیشه‌ها و باورهای خود و جامعه را به آن‌ها منتقل می‌کردند.

هزاران سال گذشت و آموزش و پرورش در خانواده جریان داشت تا آنکه جامعه انسانی گسترش یافت و خط و نوشتن به وجود آمد. نظام مکتب و مدرسه شکل گرفت و تکامل یافت و به جایی رسید که امروز دولت‌ها مسئولیت تعلیم و تربیت و نظارت بر آن را بر عهده گرفتند.

در نظام تعلیم و تربیت، چه رسمی و چه دولتی یا آزاد، اجزا و ارکانی وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. یادگیرنده (کودک، نوجوان، جوان، میان‌سال، کهن‌سال)؛
۲. یاددهنده (معلم و استادکار، آموزگار، دبیر، استاد)؛
۳. محل تحصیل (مکتب، مدرسه علوم دینی، دبستان، دبیرستان، دانشگاه)؛
۴. برنامه درسی (اهداف، محتوا، روش، ارزشیابی)؛
۵. وسایل کار (کتاب و انواع وسایل و مواد آموزشی).

در ادامه هر یک از این اجزا را، که برای مکتب و مدرسه علوم دینی ذکر شد، شرح می‌دهیم.

مکتب‌خانه

نخستین مکان آموزش کودکان در سرزمین‌های اسلامی «مکتب» و مسجد بود و نخستین کتاب قرآن بود که ابتدا سینه‌به‌سینه و به صورت شفاهی آموزش داده می‌شد. بعد رفته‌رفته خواندن و نوشتن معمول شد و همراه احکام شرعی و اقامه نماز و سخنان پیامبر (ص) جزو برنامه آموزش کودکان قرار گرفت. افزایش تعداد کودکان و سروصدا و عدم طهارت سبب شد که مکتب به گوشه‌ای از مسجد و بعد به بیرون از آن انتقال یابد و ساختمانی مستقل و جدا داشته باشد. به همین علت، از قرن دوم به بعد تعداد مکتب‌ها زیاد شد.

پس از آنکه دین اسلام در ایران گسترش یافت و قرائت قرآن و آموختن احکام ضروری شد، مکتب‌خانه‌ها گشایش یافت و کودکان به آموزش پرداختند. برخی از آنان علاقه‌مند به علم و آموزش شدند و به مدارج عالی رسیدند. نقطه شروع به تحصیل همه فقیهان، پزشکان، فیلسوفان و دیگر بزرگان علم و ادب همین مکتب‌ها بودند که در طول قرون کارشان ادامه



مکتبخانه‌های
عمومی در خانه‌های
مکتب‌داران،
دکان‌های داخل
بازار، سرگذرها یا
خانه‌های اجاره‌ای
وقفی و خیریه‌ای
تشکیل می‌شد

یافت. همچنین به علت آسان بودن تأسیس و اداره آن‌ها، شهرها و روستاها همه دارای مکتبخانه شدند.

مکتبخانه‌های عمومی در خانه‌های مکتب‌داران، دکان‌های داخل بازار، سرگذرها یا خانه‌های اجاره‌ای وقفی و خیریه‌ای تشکیل می‌شد. البته مکتب‌های خصوصی هم بودند که در خانه‌های اعیان و اشراف و حکمرانان برای آموزش فرزندان آن‌ها به کار می‌رفت. پیش از آنکه کودکان در مکتب‌های عمومی به تحصیل مشغول شوند، بعضی از آن‌ها نزد لاله‌ها و ملاجی‌ها آداب و رسوم زندگی و خواندن قرآن را یاد می‌گرفتند.

مکتب‌های عمومی معمولاً اتاق نسبتاً بزرگی بودند که حدود بیست تا سی نفر از کودکان در آن‌ها درس می‌خواندند. معمولاً کف مکتب با نم یا گلیمی پوشیده می‌شد یا آنکه اصلاً فرش نداشت. هریک از کودکان تشکچه‌ای برای خود می‌آورد و در کنار دیوار اتاق پهن می‌کرد و روی آن می‌نشست.

دکتر پولاک، استادی که برای آموزش در دارالفنون به ایران دعوت شد، در سفرنامه خود می‌نویسد: «برای طبقات فرودست مدارس گروهی هست که به آن «مکتب» می‌گویند. در این مدارس کودکان در قبال پرداخت شهریه درس می‌گیرند؛ اما تمام مکتب‌ها خصوصی هستند و هر کس که سواد نوشتن داشته باشد می‌تواند در دکانی که به این منظور در بازار کرایه کرده است بچه‌هایی را که به او سپرده‌اند درس بدهد. در آنجا بچه‌ها در طول دیوار چهار زانو می‌نشینند.» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۱۸۷).

هدف آموزش در مکتب در ابتدا قرائت قرآن بود. بعدها، تعلیم الفبا و نوشتن نیز معمول شد

توصیف چند نوع مکتب

سن ورود به مکتب پنج سالگی بود، دوره‌های تحصیل مشخص نبود و میزان تحصیل کودکان را بر اساس کتاب‌هایی که خوانده بودند می‌سنجیدند. هدف آموزش در مکتب در ابتدا قرائت قرآن بود. بعدها، تعلیم الفبا و نوشتن نیز معمول شد. مکتب‌دارها عموماً سواد کافی نداشتند، اما در میان آن‌ها افرادی بودند که علاوه بر تدریس به کار نوشتن نامه، قبالة خرید و فروش و اجاره و حتی اجرای صیغه ازدواج می‌پرداختند. معلمان مکتب معمولاً افراد خشنی بودند و به جای تشویق از تنبیه برای آموزش کودکان استفاده می‌کردند.

بسیاری از بزرگان علم و ادب در زندگینامه خود از مکتب و معلمشان شرح‌هایی نوشته‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها در این مجموعه آمده است. علاوه بر آن، اغلب سیاحان نیز در سفرنامه خود از مکتب دیدن کرده و شرحی از آن نوشته‌اند.

ژان باتیست تاورنیه^۱، سیاح فرانسوی که در زمان صفویه به ایران آمد، چنین نوشته است: «از طفولیت آن‌ها را به مکتب می‌فرستند و در هر محله چندین مکتبخانه دایر و موجود است. در آنجا فریاد غریبی می‌کشند. تمام به اتفاق به صورت هماهنگ درس خود را تکرار می‌نمایند و هر کدام ساکت بشود معلم چوبش می‌زند. اما اطفال خانواده‌های ثروتمند به این قسم مکاتب نمی‌روند. اولیای آن‌ها معلمین خصوصی می‌آورند تا اطفالشان در خانه مشغول تحصیل شوند و هرگز پدران و مادران نمی‌گذارند قبل از اینکه به سن ۱۸ تا ۲۰ سالگی برسند از خانه بیرون روند مگر برای شکار و تیراندازی و چوگان‌بازی.» (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۸۳).

برنامه آموزشی مکتبخانه‌ای

در برنامه آموزشی فرصت‌های مناسب یادگیری برای رسیدن به هدف‌های کلی و جزئی هم برای یادگیرنده و هم یاددهنده طراحی و در نظر گرفته شده است. «برنامه درسی به‌منابه مرکز ثقلی است که سایر عوامل نظام آموزش بر حول محور آن به گردش درآمده و معنی پیدا می‌کنند.» (موسی‌پور، ۱۳۷۲).

در انتخاب اهداف آموزشی باید یادگیرنده، دانش و جامعه را شناخت و برنامه‌ریزی کرد. در برنامه‌ریزی آموزشی جدید ایران هر آموزش با توجه به چهار هدف معرفی می‌شود که شامل خدا، خلق، خلقت و خود است. کمیسیون بین‌المللی آموزش و پرورش توصیه می‌کند که در یادگیری لازم است به چهار هدف نامبرده زیر توجه شود:

۱. یادگیری برای زیستن؛
۲. یادگیری برای دانستن؛
۳. یادگیری برای انجام دادن؛
۴. یادگیری برای با هم زیستن.

1. Jean-Baptiste Tavernier

زمان تحصیل بچه‌ها در
مکتب از پنج سالگی
شروع می‌شد.
معمولاً دوره آموزش،
متناسب با هوش و
یادگیری بچه‌ها،
سه تا پنج سال
ادامه می‌یافت

در نظام مکتبخانه‌ای ایران هدف اصلی آن بود که کودکان بتوانند با الفبا آشنا شوند، قرآن و کتاب بخوانند، صورت حساب و نامه بنویسند، با احکام شرعی آشنا شوند و عملاً بتوانند اذان بگویند و نماز بخوانند.

روشی که معلمان مکتب به کار می‌بردند اغلب متکی بر حافظه و یادگیری به صورت شفاهی و حفظ کردن مطالب بود. شاگردان به صورت انفرادی آموزش می‌دیدند. معمولاً کار از الفبا و «ابجدخوانی» شروع می‌شد. پس از ابجدخوانی، «الحمدخوانی» بود تا آنکه به «قرآن خوانی» می‌رسید. قرآن را از «عم‌جزو» شروع می‌کردند - عم‌جزو بخش کوچکی از آخرین سوره قرآن است - از سوره نبا تا آخر قرآن مجید.

پس از آشنایی با قرآن، کتاب‌های فارسی شروع می‌شد که معمولاً گلستان و دیباجه آن بود و کودکان آن را حفظ می‌کردند.

آموزش اذان و نماز عملی بود و کودکان هنگام نماز بیرون از اتاق مکتب به صف می‌ایستادند و یکی از آن‌ها اذان می‌گفت و بعد پیش‌نماز میشد. برای آنکه همه کودکان اذان و نماز را خوب یاد بگیرند به نوبت اذان گو و پیش‌نماز می‌شدند.

زمان تحصیل بچه‌ها در مکتب از پنج سالگی شروع می‌شد. معمولاً دوره آموزش، متناسب با هوش و یادگیری بچه‌ها، سه تا پنج سال ادامه می‌یافت. بعضی مکتب‌ها فعالیتشان از سه ساعت پس از طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا سه ساعت مانده به غروب ادامه می‌یافت و ظهر هم یک ساعت برای ناهار تعطیل می‌کردند.

مکتب‌دار - معلم

مکتب‌دار فردی بود که سواد خواندن و نوشتن داشت و معمولاً به معلمی علاقه‌مند بود یا آنکه کار دیگری نمی‌توانست انجام دهد و خود را به این کار مشغول کرده بود. مکتب‌دار را «آملا»، «آقا معلم» و اگر سید بود، «آقا سید» و «جناب آقا»، «میرزا» و اگر زن بود، «ملاباجی» خطاب می‌کردند. بعضی از این مکتب‌داران افرادی بودند که خطی خوش داشتند و علاوه بر کار معلمی به نوشتن قولنامه، وصیت‌نامه، بیع‌نامه و انواع سند‌های معاملات خرید و فروش و حتی اوراق عقد و نکاح می‌پرداختند. برخی از این معلمان هم فقیه و عالم و مسلط بر بسیاری از علوم و فنون و مؤمن و متدین بودند. رفتار اغلب این مکتب‌داران با کودکان خشونت‌آمیز بود و همواره در دست آن‌ها ترکه‌های چوب برای کتک زدن بچه‌ها وجود داشت. آن‌ها کودکان را مورد تنبیه و توبیخ قرار می‌دادند و اگر با اعتراض یا پرسش پدران یا مادران مواجه می‌شدند، حکایتی می‌گفتند و رفتار خود را توجیه می‌کردند.

بسیاری از معلمان مکاتب افراد تندخو و عصبانی بودند. این باور برای آن‌ها وجود داشت که آنچه کودکان را وادار به آموختن می‌کند ترس و وحشت از معلم است. از این‌رو، معلمان ابزار شکنجه دادن کودکان را بیشتر از وسایل تشویق آن‌ها در مکتب داشتند. کمتر مکتبی

حق الزحمه معلمان را خانواده‌ها پرداخت می‌کردند

وجود داشت که دستگاه چوب و فلک نداشته باشند. معلمان پای بچه‌ها را می‌بستند و با ترکه کف پای آن‌ها می‌زدند به طوری که اغلب بچه‌ها پس از این چوب و فلک تا مدتی امکان راه رفتن نداشتند. علاوه بر چوب و فلک و بر کف دست زدن و سیلی بر صورت، بچه‌ها را با نخوردن غذا یا روی یک پا ایستادن تنبیه می‌کردند. چوب و فلک منحصر به پسران بود و دختران را با سوزن زدن به دست و پایشان تنبیه می‌کردند. تنبیه‌های زبانی هم که بسیار معمول بود.

حق الزحمه معلمان را خانواده‌ها پرداخت می‌کردند و این حقوق معمولاً به صورت هفتگی یا ماهانه یا به هر دو صورت پرداخت می‌شد. البته مبلغ آن زیاد نبود، از این رو وضع مالی معلمان مکتب‌ها خوب نبود و ناچار بودند زندگی خود را از راه نویسندگی قباله و خواندن صیغه عقد و ازدواج تأمین کنند.

وسایل تحصیل در مکتب‌خانه

شاگرد مکتب اگر امکاناتی داشت، با خود تشکچه یا پوست گوسفندی را برای زیرانداز به مکتب می‌برد و روی آن می‌نشست و چه بسا کودکانی که بر زمین لخت می‌نشستند. آن‌ها که توانایی داشتند مداد و قلم و کاغذی برای نوشتن و «عم‌جزو» برای خواندن و انواع شیرینی و آجیل برای خوردن در کیف و چنته خود می‌گذاشتند. چنته جعبه‌ای بود از جنس حلبی که در و دسته‌ای داشت و به‌عنوان کیف مدرسه به کار می‌رفت.

در ابتدای این دوره کاغذ کمیاب بود و اغلب بچه‌ها با زغال روی صفحه‌های حلبی (لوح) می‌نوشتند و بعد آن‌ها را در آب می‌شستند یا با پارچه‌ای پاک می‌کردند. قلم‌هایی از جنس نی وجود داشت و دواتی از کاشی که در آن مرکب می‌ریختند و برای آنکه مرکبش نریزد در آن قطعه‌ای پارچه به نام «لیقه» می‌گذاشتند.

در طول بیش از ۱۲۰۰ سال که از تأسیس مکتب گذشته بود کتاب درسی اختصاصی برای کودکان نداشتند و کتاب‌هایی که محصلین در مدرسه می‌خواندند همان کتاب بزرگ‌ترها بود. بنابراین نه مطالبشان متناسب با سن کودکان بود و نه جاذبه لازم را برای آن‌ها داشت. مثلاً بچه‌ها مطالب گلستان سعدی را، که در اغلب مکتب‌ها تدریس می‌شد، حفظ می‌کردند و به ذهن می‌سپردند.

در خانواده‌هایی که سواد خواندن و نوشتن داشتند اغلب کتاب‌هایی وجود داشت که معمولاً همان‌ها را بچه‌ها به مکتب می‌بردند و می‌خواندند. از این رو، در مکتب انواع کتاب‌ها مانند موش و گربه اثر عبید زاکانی، نان و حلوا و شیر و شکر از آثار شیخ بهاء‌الدین محمدبن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ق) تا قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاوس‌بن وشمگیر زیاری و بهارستان نورالدین عبدالرحمان جامی برده و خوانده می‌شد.

کودکان باهوش
پس از مکتب راهی
مدارس علوم دینی
می‌شدند

پس از ورود دستگاه چاپ به ایران، تعداد کتاب‌های چاپی افزایش یافت و پس از تأسیس مدارس جدید، گروهی از معلمان و مدرسه‌داران به تألیف کتاب درسی برای کودکان پرداختند که نمونه آن‌ها کتاب علی از حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، الفبای مصور و تأدیبالاطفال از محمود مفتاح‌الملک مازندرانی، تسهیل‌التعلیم تألیف میرزا حسین مصباح‌السلطنه انصاری و کتاب‌های متعدد حاج میرزا حسن رشیدی است. این کتاب‌ها در مکتب‌هایی که تا سال‌های حدود ۱۳۵۰ در ایران وجود داشت مورد استفاده کودکان بود. برنامه آموزشی مکتبخانه یادگرفتن الفبا با روش‌های متفاوت بود و بعد آشنایی با قرآن از راه عم‌جزو و اصول و فروع دین و کمی زبان عربی و خواندن کتاب‌های فارسی و نوشتن و حساب سیاق.

میزان یادگیری این برنامه به رفتار و شخصیت معلم و میزان هوش کودکان بستگی داشت. معمولاً کودکان باهوش پس از مکتب راهی مدارس علوم دینی می‌شدند یا آنکه به شغل پدر بازمی‌گشتند و کار می‌کردند.

مدرسه‌ها و مکتب‌ها

«باید دانست که کسانی که ملا شدن خواستندی پیش از مشروطه در ایران، درس خواندن دوگانه بودی، یکی از آن مدرسه‌ها که کسانی حالا شدن دانشمندی، در آن‌ها درس خواندندی، و دیگری از آن مکتب‌ها، که نخبگان در آن‌ها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی.



میرزا تقی خان
کاشانی از شاگردان
دارالفنون و
از پیشروان
آموزش و پرورش
در ایران است

مدرسه‌ها در ایران فراوان می‌بود، و در هر شهری چند مدرسه شمرده می‌شد و طلبه‌ها که در آن نشیمن گزیدندی، از صرف و نحو عربی، و منطق و اصول و فقه و حکمت و مانند این‌ها درس خواندندی.

اما مکتب‌ها، نخست باید دانست که جز از اعیان‌ها و توانگران و بازرگانان فرزندان خود را به درس خواندن نفرستادندی و اینان جز خواندن و نوشتن که در دربار و بازار به کارشان آید نخواستندی. دانش‌هایی که امروز هست نبود، و توده انبوه درس نیاز ندیدی.

از آن سوی در مکتب‌ها برای یاد دادن الفبا یک شیوه نارسا و نادرستی در میان بود و یک سال کمابیش می‌خواست تا شاگرد الفبا را نیک شناسد و کلمه‌هایی را خواندن و نوشتن تواند.

بچه چون به مکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی و پس از آن «عم‌جزو» (جزو بازپسین قرآن) را از سوره قل اعود آغاز کردی و پس از آن بازمانده قرآن را آن نیز به وارونه و از آغاز به انجام خواندی و پس از آن کتاب‌های گلستان و جامع عباسی و نصاب و ترسل و ابواب جنان و تاریخ نادری و تاریخ معجم را یکی پس از دیگری درس خواندی و بدینسان یاد گرفتی و پس از چند سال به این نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند.»

نمونه‌ای از مکتب و معلم

میرزا تقی خان کاشانی از شاگردان دارالفنون و از پیشروان آموزش و پرورش در ایران است. او در رساله تربیت، که نخستین کتاب در موضوع آموزش و پرورش جدید است، در زندگینامه خود چنین نوشته است:

«یاد دارم که به هنگام صبی که قوای طبیعیه را آغاز نشو و نما بود پدرم نامه و خامه‌ام داد و به مکتب معلم ملامهدی فرستاد. ویرانه‌ای بود کاشانه اوباش، و آشیانه بوم و خفاش، ناله بامشان من العشاء الی الغداء خواب از دیده مردمان ربوده، و بانک جانورانش من الصباح الی المساء جان اهل آن مرزوبوم را فرسوده.

طوطی چگونه نطق بیاموزد اندران ویرانه‌ای که ناله زاغ و زغن در اوست

معلم مزبور چون دیگر بومان، آن مکان بلامانع را معیش خود قرار داده و برای تحصیل امر معاش خود اختیار نموده، گاهی برای طرد جهال قیل و قال داشتی، و زمانی در امر ونهی اطفال بازوی مضاربه برافراشتی، نه علائم انبساط در جبین او دیده می‌شد و نه سخنی بی شائبه انقباض از وی شنیده. پیوسته از تازیانه گفتمی و مشت. عوام کالانعام به واسطه درشت‌خویی و سخت‌رویی که داشت اطفال خود را به او می‌سپردند که به ضرب چوب و فلک آن‌ها را بیازارد و به تحصیل علوم و معارف بگرواند تا تهذیب اخلاق کنند و رسم و سلوک و آداب آموزند غافل از آنچه گفته‌اند:

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
(نظیری نیشابوری)

روز نخست که نزد معلم رفتم زبان به نصیحتم گشود به درستی و تهدیدم فرمود گمان نکنی که تو را از سایر همگنان امتیازی است، خون و گوشت و پوستت از من و جانت در پنجه اختیار من است. همان روز با الفبا شروع نمودم. سرمشقم داد که نوشتن را بیاموزم. چون مانند او نوشتم دست‌هایم را به فلک گذاشت و چند چوب بر انگشتانم نواخت. به تربیت آن یک روز قناعت کردم و از آن ویرانه کناره گرفتم. سپس به مکتبش نرفتم. تا آنکه تنی چند از بنی اعمام را در نزد عمّ گرامی‌ام به تلاوت قرآن مشغول دیدم. بر ایشان رشک بردن و به روزگار گذشته خود تأسف خوردم. چون عمّ بزرگوaram بسیار مهربان و نرم‌زبان بود از پدرم درخواست کردم که مرا به او سپرد. پدرم به اعتذارات مختلفه معترذر می‌شد. روزی خود از عمّ بزرگوaram خواهش کردم. درخواست



مرا پذیرفت و تحسین گفت و با بنی اعمام به قرائت قرآن انباز نمود. چندی نگذشت که به همدرسی آنان به تحصیل علوم اقدام کردم و صرف و نحو لغت عرب را خوانده به انجام رسانیدم. پس آنگاه اندکاندک به معلمین خارجه پرداختم. از هرجا عالم معروفی پیدا می‌شد نزد او می‌شتافتم. مقدمات علم حساب، هیئت، نجوم، فقه، اصطراب، اعداد و طلسمات را تیمناً و تبرکاً نزد جدم ملامحمدحسین انصاری معروف به بابا که از اکابر سلسله شاه نعمت‌الله ولی و صاحب‌نفس کامل و مقام عالی بود آغاز کردم. پیوسته مرا به دعای خیر معاونت می‌فرمود. در تکمیل علم طلسمات مرا به میرزاحسین خالق‌الالواح رهنمایی نمودند. چندماهی نزد او مواظبت کردم الواح و طلسمات غریبه فرا گرفتم. عاقبت دانستم که هیچ ندانستم تا سن شانزده به آموختن هیئت و نجوم و کرات و حکمت الهی و طبیعی و علم طب و معانی و بیان و عروض و فقه و اصول و غیره مشغول بودن. در ضمن به تحصیل علوم گاه‌گاهی به صنایع یدی مانند مشق خط و نقاشی و تذهیب می‌پرداختم. گاهی به ریاضت و عزائم و تسخیرات مداومت می‌کردم تا سن هفده، شب و روزم در مدارس ملتی بدین منوال گذشت. روزگرم در گفت‌وگویی ان قُلْتُ قُلْتُ تَبَاهِ گشت از قیل و قال مدرسه باری دلم گرفت آواز علوم عربیه و صنایع بدیعه اروپا عالمگیر شد. چون بالطبع مایل به تحصیل علوم بدیعه و فنون قریبه بودم بی‌اختیار ترک وطن گفتم. به دارالخلافه طهران رفتم، به مدرسه نظامی دولتی = [دارالفنون] شتافتم.» (کاشانی، ۱۳۹۴، ص ۴۲).

منابع

۱. انصاری، میرزا حسین مصباح‌السلطنه (۱۳۹۸). تسهیل‌التعلیم. انتشارات مدرسه.
۲. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱). سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان). ترجمه کیکاوس جهان‌داری. شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۳. تقی‌زاده، سیدحسین (۱۳۵۸). زندگی طوفانی زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار. انتشارات محمدعلی علمی.
۴. تهرانیان، عبدالباقی (۱۳۲۱). سالنامه شرق. قاسم تهرانیان. تهران: چاپخانه نهضت.
۵. دولت آبادی، میرزا یحیی (۱۳۶۱). حیات یحیی. تهران: انتشارات عطار و فردوسی.
۶. ذوالفقاری، حسن، حیدری، محبوبه (۱۳۹۱). ادبیات مکتبخانه‌ای ایران. تهران: انتشارات رشدآوران.
۷. شاردن، ژان (۱۳۷۲). سفرنامه. ترجمه حسین عریضی. اصفهان: گلهبا.
۸. صافی، احمد، (۱۳۸۰). آموزش‌وپرورش و مدیریت پیش‌دبستانی و دبستانی در ایران و تحولات آن. انتشارات ارسباران.
۹. صنعتی‌زاده کرمانی، عبدالحسین (۱۳۴۶). روزگاری که گذشت. چاپخانه گیلان.
۱۰. کاشانی، میرزاتقی‌خان (۱۳۹۸). رساله تربیت. انتشارات مدرسه.
۱۱. کسایی، نورالله (۱۳۸۳). فرهنگ نهادهای آموزشی ایران. انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. معتمدی، اسفندیار (۱۳۸۲). سده لنجان. تهران: چاپ لوح زرین.
۱۳. نفیسی، سعید (۱۳۸۱). به کوشش علیرضا اعتصام. تهران: نشر مرکز.
۱۴. همایی، ماهدخت بانو (۱۳۶۴). دیوان سنا: مجموعه اشعار استاد علامه جلال‌الدین همایی. مؤسسه نشر هما.